

## صدای مشاور / آقا کوچولو



مشاور عزیز، متأسفانه من از ابتدای شروع به تحصیل حساسیت شدیدی به امتحان داشتم و با نزدیک شدن زمان امتحانات کم‌اشتها می‌شدم. الان هم مدتی است استرس امتحان و درس خواندن دارم و اشتهای غذا خوردن ندارم. پدر و مادرم از این وضعیت به شدت نگران هستند و می‌گویند این غذا خوردن مرا تبدیل به دو پاره استخوان کرده. البته به نظرم نگرانی آنها بیش از حد است و بعد از تمام شدن امتحان‌ها و گرفتن نمره‌های خوب، دوباره اشتهایم بر می‌گردد. نظر شما در این رابطه چیست؟ راستی عکسی را که پدرم موقع درس خواندن با استرس و بی‌اشتهایی از من انداخته است برایتان می‌فرستم تا بهتر بتوانید به من مشاوره دهید.

در سربالایی‌ها به کمک سرویس مدرسه بشتابیم؛ درست مثل تصویری که برایتان فرستادیم! خلاصه این نامه را نوشتیم تا بدانیم بقیه بچه‌های دنیا هم مثل ما سوار سرویس مدرسه می‌شوند یا روش‌های دیگری هم برای رفتن به مدرسه در جهان وجود دارد؟

**امضاء: عده‌ای از بچه‌های از کت و کول افتاده، تا ماشین دور بگیرد و آقای راننده بزند دنده دو!**

**مشاور:** ببینید فرزندانم، من هم اصلاً قصد نصیحت کردن ندارم. فقط در جریان باشید که خیلی جاها آرزو دارند مثل شما سوار سرویس مدرسه شوند و شما با نگاه کردن به آنها می‌توانید قدر سرویس خودتان را بیشتر بدانید. به قول بزرگان ما: قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید! و البته مصیبت آن چیزی است که در این تصویر پیداست و مربوط به سرویس مدرسه‌ای در کشور هند است. پس بنگرید و قدر سرویستان را بیشتر بدانید!

مشاور عزیز، متأسفانه من از ابتدای شروع به تحصیل حساسیت شدیدی به امتحان داشتم و با نزدیک شدن زمان امتحانات کم‌اشتها می‌شدم. الان هم مدتی است استرس امتحان و درس خواندن دارم و اشتهای غذا خوردن ندارم. پدر و مادرم از این وضعیت به شدت نگران هستند و می‌گویند این غذا خوردن مرا تبدیل به دو پاره استخوان کرده. البته به نظرم نگرانی آنها بیش از حد است و بعد از تمام شدن امتحان‌ها و گرفتن نمره‌های خوب، دوباره اشتهایم بر می‌گردد. نظر شما در این رابطه چیست؟ راستی عکسی را که پدرم موقع درس خواندن با استرس و بی‌اشتهایی از من انداخته است برایتان می‌فرستم تا بهتر بتوانید به من مشاوره دهید.

**باتشکر / یک دانش آموز بی‌اشتهای پراسترس!**



**مشاور:** دوست دانش آموزم ... شما اگر به همین وضعیت بی‌اشتهایی و استرس ادامه دهید، حتی اگر در کل کهکشان راه شیری هم شاگرد اول شوید خیلی به کارتان نمی‌آید؛ چون با ظاهر جدیدی که پیدا کردید در نهایت شغلی که به شما پیشنهاد می‌شود نصب شدن در آزمایشگاه زیست‌شناسی یا علوم مدارس یا حضور در فیلم‌های ترسناک است! در مجموع شاگرد متوسط با دو پرده گوشت، آینده بهتری نسبت به شما دارد. پس معمولی درس بخوان و حساسیت شدید نسبت به امتحان را کنار بگذار. حالا از ما گفتن بود!

مشاور جان خوشحالم این افتخار را نصیب شما بکنم که با یک مخترع جوان و منحصر به فرد، هم‌صحبت شوید. راستش من مشکل خاصی ندارم و بیشتر فکر می‌کنم بقیه مردم مشکل دارند که اهمیت اختراع‌های مهم و شگفت‌انگیز مرا درک نمی‌کنند و بی‌تفاوت و حتی گاهی با خنده از کنار اختراع‌های من می‌گذرند ... اگر همین



کارها و رفتارها باعث فرار مغزهای یک مخترع دانش آموز شود چه کسی پاسخگو خواهد بود؟ برای اینکه فکر نکنید الکی از خودم تعریف می‌کنم تصاویری از چند اختراع مهم خودم را برایتان می‌فرستم؛ اختراعاتی مثل قفل ضد سرقت تلفن همراه پدرم، دستگاه تمام اتومات هدایت قطره چشم به چشم، پیتزا پز سفری و دمبل بازیافتی از سی‌دی‌های سوخته! قضاوت با خود شما ...

**مشاور:** به قول بزرگان، مشک آن است که خود ببوید / نه آنکه عطار بگوید! شما در این تصاویر به اندازه کافی برای ما بویدید! و به قول آقا همساده: با این اختراع‌ها، من دیگر حرفی برای گفتن ندارم!



## آدم‌های غیر معمولی

**نویسنده: سنجاق قفلی**

**شمارهٔ رند گراهام بل**

گراهام بل وارد خانه می‌شود.

**گراهام بل: سلام مامان.**

**مادر گراهام بل: سلام پسرم. خوبی؟ امروز چی کار کردی؟ اختراعش کردی؟**

**گراهام بل: نه مامان.**

**مادر گراهام بل: بجنب دیگه پسرم. من الان چند سال است منتظر تماس خالهات**

**هستم. بجنب پسرم خیلی وقته از جولی خانوم اینا بی‌خبریم.**

**صدای خواهر گراهام بل: پس چی شد گراهام؟ دو ساله من و نامزدم رو سرکار**

**گذاشتی. ما تا کی منتظر باشیم تا تو یه چیزی اختراع کنی که ما هر شب باهاش**

**حرف بزنیم؟**

پدر گراهام بل وارد خانه می‌شود. خسته است. کت خود را در می‌آورد.

پدر گراهام بل: چی کار دارید با این بچه؟

بعد آرام در گوش پسر زمزمه می‌کند: «پسرم یه

شماره رند برای من کنار بذار. می‌دونی یه شماره

می‌خوام که همش دو باشه. گوشی خریدم فقط

منتظرم تو این تلفن رو اختراع کنی. از این گوشی

باحالاست. دوربینش ده مگا پیکسله. سیستم

عاملشم اندرویده. کلیپم پخش می‌کنه. می‌خوای

ببینی؟»

همهٔ این اتفاقات گراهام بل را برای اختراع تلفن تشویق

می‌کرد؛ چون گراهام بل از حرف‌های هم‌کلاسی‌اش

لذت می‌برد. از جولی خانم اینها خوشش می‌آمد

و می‌خواست هر روز ساعت‌ها خواهرش با

نامزدش حرف بزند؛ بنابراین گراهام بل بعد

از زحمت فراوان و طاقت‌فرسا و خوردن دود

چراغ بالاخره تلفن را اختراع کرد.

## ایستگاه شعر

**شاعر: م. مرزا**

کار دنیا حُسن قلی خانی است

آنچه افتاده است و می‌دانی است

اهل معنا نمی‌کنند حساب

روی دنیا که بند تنبانی است

**شاعر: متواضع الاضلاع**

ببارد نور بر اموات خیام

چرا؟ زیرا رباعیات خیام

یکی توی هواپیما به من داد

هواپیما رباعیات خیام

## کاریکلماتور

**معصومه پاکروان**

- نمی‌خواست آرزوهایش را به باد  
دهد همه را به گور برد.

- آن قدر برای به دست آوردنش  
خودش را کوچک کرد که دیگر دیده  
نمی‌شد.

- هر جا سخن از ترافیک است نام  
خودروهای تک سرنشین می‌درخشد.

**امیر خوش‌وقتی**

- چون طاس بود برف پیری معطل  
بود کجا بنشیند.

- نقص فنی خلبان باعث سقوط  
هواپیما شد.

- داروخانه مرگ، نسخهٔ آدم‌ها را  
یکی یکی می‌پیچد.

**علی مرسلی اهری**

بی‌هیچ ردپایی رفته بود، فهمیدم  
پردن را یادگرفته است.

چون از صدای قلبم خوابم نمی‌برد،  
خاموشش کردم و خوابیدم.

